

مفاهیم اصطلاحات در آثار مبارکه ()

(۱)

فاروق ایزدی نیا

نسخه اصل فارسی



مفاهیم اصطلاحات در آثار مبارکه (۱)

فاروق ایزدی نیا

مقدمه

در آثار مبارکه گاه با عباراتی مواجه می‌شویم که در واقع برگرفته از منابع و مأخذ دیگر است که طلعات مقدسه صرفاً به نقل آن اکتفا کرده کشف مفاهیم را به عهده خواننده می‌گذارند تا با مراجعه به دیگر آثار نازله یا کتب سالفه به معنای آنها پی ببرند. گاه این موارد به داستانها و تمثیل‌های ذکر شده در کتب عرفا و شعرا باز می‌گردد و گاه به آیات قرآنی یا بیانات حضرت مسیح راجع می‌شود. در این وجیزه سعی می‌شود برخی از این مصطلحات بیان شود. البته کثرت آنها به قدری است که در این مختصر نمی‌گنجد و این مشتی از خروار است.

باید بدانیم که جمال مبارک می‌فرماید جواب جمیع سؤالات در آثار مبارکه داده شده است و باید جست تا یافت. برای مثال می‌فرماید، "آنچه سؤال شده و می‌شود جمیع در الواح الله از قبل و بعد تلویحاً و تصریحاً نازل." (مجموعه الواح مبارکه طبع مصر، ص 334)



ORIGINAL

حتی انتظار دارند که آحاد احباء با مطالعه و تدقیق در آثار، جواب سؤالات دیگران را بدهند. ملاحظه فرمایید، "ای دوستان من، شما چشمه‌های بیان منید و در هر چشمه قطره‌ای از کوثر معانی رحمانی چکیده؛ به بازوی یقین چشمه‌ها را از خاشاک ظنون و اوهام پاک کنید تا از شما، خود، در امثال این مسائل مسئله جواب‌های محکمه متقنه ظاهر شود. در این ظهور اعظم باید کلّ به علوم و حکم ظاهر شوید. چه که کلّ بریه بل کلّ اشیاء از هبوب لوائح الهیه در این ایام لاشبیه، علی قدرها، حامل فیوضات ربّانیه شده‌اند. در غیاب کلمات منزله جواب مسائل مذکوره و مستوره مکنونه نازل. انشاءالله به بصر الهی در کلماتش نظر فرمایید لِتَعْرِفَ مَا أَرَدَتْ...". (اقتدارات، ص 100)

لذا بسیاری از اصطلاحاتی که در آثار مبارکه به کار رفته در دیگر آثار توضیح داده شده است و با قدری جستجو می‌توان به آنها پی برد.

لوح هزار بیتی

می‌دانیم که حضرت عبدالبهاء در بدایت جلوس بر مسند میثاق با مخالفت ناقض اکبر مواجه شدند و متأسفانه بعضی از بزرگان دوران حضرت بهاءالله نیز در شک و تردید افتادند و بعضی گوشه عزلت اختیار نمودند. جناب ابوالفضائل مخاطب لوح حضرت عبدالبهاء واقع شدند که در جواب از آن حضرت راجع به مخالفت‌های ناقض اکبر با هیکل مبارک سؤال کرد که لوح هزاربیتی خطاب به ایشان عزّ نزول یافت. جلیل خوبی، مخاطب لوح مبارک اشراقات، به جمال بروجردی پیوست و در زمره ناقضان قرار گرفت و مخاطب لوح هزار بیتی دیگری واقع شد. در این لوح اخیر مصطلحاتی به کار رفته که به بررسی دو مورد از آنها پرداخته می‌شود. برای موارد دیگر به سفینه عرفان، دفتر 14، ص 388 مراجعه شود.

"هر راوی ضعیف را شیرگیر کرد"

حضرت عبدالبهاء درباره تأثیر عبارت "حسبنا کتاب الله" می‌فرمایند، "خلیفه ثانی چون خواست که مبین کتاب حضرت امیر را مقهور و در زاویه نسیان محصور نماید... در مقابل نصّ، یکفنا کتاب الله و حسبنا القرآن گفت... و مبین کتاب، راسخ در علم، حضرت امیر را خانه نشین نمود و هر راوی ضعیف را شیرگیر کرد." (منتخباتی از مکاتیب، ج 4، ص 265)

این بیان مبارک اشاره لطیفی به داستانی است که در فرهنگ دهنخدا نقل شده است: "بهرام گور وقتی در شکار خفته‌ای را دید در حوالی قلعه افتاده و کلاغ با منقار چشم او را بر می‌آورد. یقین کرد مرده

است. چون معلوم شد از غایت مستی و یخودی از خود بی‌خبر شده. به نظر بهرام گور شگفت آمده حکم به منع شراب کرد و مدتی مردم ممنوع بودند الا در خلوت پنهانی. وقتی کفش دوزی زنی گرفت و از ضعف بآه او را قوت تصرف نبود. برای معالجه قدری شراب کهنه خورد. مقارن این کار از کوچه غوغایی برآمد. وی نیز بیرون دوید. شیری دید که زنجیر بگسیخته و بیرون آمده و مردم از آن گریزانند. وی از سورت مستی بر شیر حمله کرد مشتی چند بر بناگوش شیر زد و شیر را بگرفت و بداشت تا شیربانان در رسیدند. چون این قصه به عرض شاه رسید بخندید و کفشگر را بخواست و از راز آگاه شد و به محرمان حضور گفت: شراب نه چندان باید خورد که افتد و کلاغ چشم آدمی را بر آورد، بلکه آن قدر باید خورد که مست و شیرگیر شود و این سخن مثل شد و بماند.

لعن الله الناقة و راکبها و سائقها و قائدها

حضرت عبدالبهاء در لوح مزبور می‌فرمایند، "اللهم وال من والاه و عاد من عاداه اسیر و حقیر و خانه نشین شد و لعن الله الناقة و راکبها و قائدها یار دلنشین گشت." (منتخباتی از مکاتیب، ج 4، ص 264)

کلام مبارک در مقابل عبارتی که به حضرت علی بن ابیطالب مربوط است مطرح شده که حضرتش خانه‌نشین گشت و راکب ناقه یار دلنشین و مطلوب مردم واقع شده. کسی که با خانه‌نشین شده حضرت علی بن ابیطالب مقبولیت یا حداقل قدرت یافت معاویه بود که در ماجرای معروف حکمیت بر مسند قدرت جالس شد.

در روایت است که ابوسفیان سوار بر شتر به راهی می‌گذشت که حضرت رسول اکرم شاهد و ناظر بودند. زمام شتر را معاویه در دست داشت و حیوان را هدایت می‌کرد و حنظله نیز از عقب حیوان را می‌راند. حضرت رسول اکرم فرمودند، "لعن الله الناقة و راکبها و سائقها و قائدها." (یعنی خداوند لعن کند شتر و سوارش و کسی که او را از عقب میراند و کسی که از جلو هدایتش می‌کند.) راویان این کلام و این حکایت، آن را به لعن شدن معاویه توسط رسول اکرم تعبیر می‌کنند. از آن جمله است مطلبی در کتاب "محو الموهوم و صحو المعلوم" اثر اسدالله موسوی میراسلامی، ص 77:

"قیل لسیّد الأنبياء ان ابا سفیان کان راکباً علی الناقة و کان لجامها بید معاویه یقودها و کان خلفهم حنظلة یسوق الناقة. فقال رسول الله: «لعن الله الناقة و راکبها و سائقها و قائدها» و هكذا فقد لعن النبی الأکرم شخص معاویه... و فی الواقع ان جمیع آیات القرآن المکیّة التي یبلغ عددها حوالی الف آیه و التي لعنت قریش و ذمتهم کانت تشمل معاویه و عمرو بن العاص." (مضمون: به سید انبیاء گفتند که ابوسفیان سوار بر شتر بود و لگامش در دست معاویه که هدایتش می‌کرد و پشت سر آنها حنظله بود که شتر را

به پیش می‌راند. حضرت رسول فرمودند خدا لعن کند ناقه و سوارش و کسی را که آن را به پیش میراند و کسی که هدایتش می‌کند. و به این ترتیب نبی اکرم شخص معاویه را لعن کردند... در واقع جمیع آیات مکی قرآن که به هزار آیه می‌رسد و آنها که در لعن و ذم قریش است، شامل معاویه و عمرو عاص می‌شود.

الواح مبارکه و صایا

در الواح مبارکه و صایا نیز عباراتی نقل شده است که باید به اصل و ریشه آنها توجه داشت. در این عبارت راجع به ناقص اکبر می‌فرمایند، "به سبب این انحراف لا تُحصى به نص قاطع الهی ساقط گشت و از شجره مبارکه منفصل شد و ما ظلمناهم ولكن كانوا انفسهم يظلمون." (ایام تسعه، ص 464)

عبارت عربی که نقل شد در واقع به آیه 32 از سوره قرآنی فاطر اشاره دارد که در آنها نفوس انسانی را به سه طبقه تقسیم می‌فرماید. "ثُمَّ أَوْرَثْنَا الْكِتَابَ الَّذِينَ اصْطَفَيْنَا مِنْ عِبَادِنَا فَمِنْهُمْ ظَالِمٌ لِنَفْسِهِ وَمِنْهُمْ مُقْتَصِدٌ وَمِنْهُمْ سَابِقٌ بِالْخَيْرَاتِ بإِذْنِ اللَّهِ ذَلِكَ هُوَ الْفَضْلُ الْكَبِيرُ" (مضمون: سپس کتاب آسمانی را به بندگان خود که برگزیده بودیمشان به میراث دادیم و از ایشان بعضی ستمکار در حق خویش و بعضی از ایشان میانه‌رو و بعضی از ایشان پیشتاز در نیکوکاری‌ها به اذن الهی است. این همانا فضل بزرگ است.)

در لوح دیگری حضرت عبدالبهاء خطاب به جناب نیر می‌فرمایند، "ای ثابت بر پیمان در آیه فرقان می‌فرماید، «ثُمَّ أَوْرَثْنَا الْكِتَابَ الَّذِينَ اصْطَفَيْنَا مِنْ عِبَادِنَا وَمِنْهُمْ ظَالِمٌ بِنَفْسِهِ وَمِنْهُمْ مُقْتَصِدٌ وَمِنْهُمْ سَابِقٌ بِالْخَيْرَاتِ.» می‌فرماید که اصطفا نمودیم عباد خود را. اما بر سه قسمند. قسمی ظالمند بر نفس خود. یعنی با وجودی که اصطفا نمودیم او را خود را از بخشش الهی و فیوضات رحمانی محروم می‌نماید و قسمی دیگر نفوس مقتصده‌اند؛ یعنی در حالت متوسطه؛ نه در اسفلند و نه در اعلی. بلکه در وسطند. این نفوس از بحر الطاف نصیبی دارند ولی غریق و سیراب نیستند. و قسم ثالث که مسابقت به خیرات نمایند و به اعلی افق ربّ‌الآیات صعود کنند، آیات کبری گردند و مظهر فیوضات عظمی؛ نجوم ساطعه شوند و سُرُج لامعه. پس ای ثابت بر پیمان، جهدی کن و سعی بنما و همتی بفرما تا از سابقین الی الخیرات باشی و مظهر موهبت ربّ‌الآیات الباهرات. کوکب روشن گردی و به انوار خضوع و خشوع و عجز و نیاز و انقطاع جهان فانی را آئینه عالم باقی کنی." (مجموعه مکاتیب حضرت عبدالبهاء، شماره 85، ص 440)

ملاحظه می‌فرمایید که حضرت عبدالبهاء در یک عبارت کوتاه معانی عظیمه را مطرح فرمودند که وقتی جمال قدم در کتاب عهدی فرمودند، "قد اصطفینا الاکبر بعد الأعظم"، برای او همان "سابق بالخیرات" را در نظر گرفتند، ولی او خودش را محروم ساخت و مشمول "ظالم بنفسه" شد.

توحید جعلی

در الواح وصایا مذکور است که، "مرکز نقض ... بهانه توحید جعلی نمود و خود را محروم و نفوس را موشوش و مسموم نمود." (ایام تسعه، ص 467)

می‌دانیم که ناقض اکبر شایع کرد که حضرت عبدالبهاء ادعای مظهریت فرموده‌اند و به این ترتیب مشمول آیه کتاب "من ادعی قبل الألف" شده‌اند و خداوند بر ایشان رحم نخواهد کرد. در واقع این اتهام را وارد کردند که مرکز میثاق خودشان را در حد جمال مبارک دانسته‌اند. در حالی که حضرت عبدالبهاء مکرراً اعلام فرموده‌اند که بنده حضرت بهاءالله هستند.

مقصود از توحید جعلی یعنی یکی و همسان دانستن خود با مظهر ظهور الهی. حضرت ولی امرالله در توفیق مبارک دور بهائی توضیح می‌دهند، "نه در کتاب اقدس و نه در کتاب عهدی و یا سوره غضن و سایر الواحی که از یراعه حضرت بهاءالله و حضرت عبدالبهاء نازل گشته به هیچ وجه نصی دیده نمی‌شود که مؤید عقیده «وحدت معنوی» حضرت بهاءالله و حضرت عبدالبهاء باشد و یا حضرت عبدالبهاء را با اب جلیلش و یا یکی از مظاهر ظهور قبل در یک مقام قرار دهد." (ص 66)

و نیز در همان توفیق منیع می‌فرمایند، "هرگاه مرکز عهد و میثاق را با شارع این آئین مقدس یکی دانیم بالنتیجه باید مقام حضرت عبدالبهاء را مافوق مقام حضرت باب قرار دهیم و حال آن که عکس این موضوع اصل اساسی این دیانت است ولو آن که هنوز عموم به آن پی نبرده‌اند. داشتن چنین عقیده‌ای مفتریات ناقضین میثاق را که در تمام دوره حضرت عبدالبهاء در مسموم ساختن افکار و تجدیش اذهان پیروان باوفای حضرت بهاءالله کوشیده‌اند تأیید خواهد نمود." (ص 68)

اما حضرت عبدالبهاء بنفسه المبارک می‌فرمایند:

"هو الابهی یا علی اعلم حقّ الیقین أنّ اسمی عبدالبهاء، و سمتی عبدالبهاء و صفتی عبدالبهاء و لقبی عبدالبهاء و شهرتی عبدالبهاء و حقیقتی عبدالبهاء و کینونتی عبدالبهاء و ذاتیتی عبدالبهاء و سرّی عبدالبهاء و علانیتی عبدالبهاء و ظاهری عبدالبهاء و باطنی عبدالبهاء و اولی عبدالبهاء و آخری عبدالبهاء و قلبی عبدالبهاء و روحی عبدالبهاء و فؤادی عبدالبهاء و جسدی عبدالبهاء و بصری عبدالبهاء و سمعی عبدالبهاء و نطقی

عبدالبهاء و فکری عبدالبهاء و ذکری عبدالبهاء و حفظی عبدالبهاء و ادراکی عبدالبهاء و مخیلتی عبدالبهاء و ملکوتی عبدالبهاء و جبروتی عبدالبهاء و ناسوتی عبدالبهاء و لاهوتی عبدالبهاء و هاهوتی عبدالبهاء و کعبتی عبدالبهاء و حلّی عبدالبهاء و حرمی عبدالبهاء و قبلتی عبدالبهاء و منائی عبدالبهاء و عرفاتی عبدالبهاء و مشعری عبدالبهاء و مسجودی الحرام عبدالبهاء و مسجودی الأقصى عبدالبهاء و غایتی القصوی عبدالبهاء و سدرتی المنتهی عبدالبهاء و ملاذی عبدالبهاء و ملجئی عبدالبهاء و کهنی عبدالبهاء و حصنی عبدالبهاء و منیتی تسمیتی عبد عبدالبا و بغیتی شهرتی رق رق البهء هذا مذهبی و دینی و مشربی و مخبری و اقراری و اعترافی کما قال القائل اصم اذا نودیت باسمی و اتنی اذا قیل لی یا عبده لسمیع عبدالبا عباس (مجموعه مکاتیب حضرت عبدالبا، شماره ۸۸، ص ۱۱۱)

ما أنزل الله بها من سلطان

در همان لوح مبارک راجع به ناقض اکبر می فرمایند، "باری، این شخص به نصّ الهی به ادنی انحراف ساقط است تا چه رسد به هدم بنیان و نقض عهد و پیمان و تحریف کتاب و القای شبهات و افترای بر عبدالبهاء و ادعاهای «ما أنزل الله بها من سلطان» و القای فساد و سعی در سفک دم عبدالبهاء و تفصیل دیگر که کلّ مطّلعید." (ایام تسعه، ص 478)

عبارت مزبور آیه 23 از سوره نجم قرآن کریم است. در واقع کلّ آیه اینگونه است: "إِنَّ هِيَ إِلَّا أَسْمَاءُ سَمَّيْتُمُوهَا أَنْتُمْ وَأَبَاؤُكُمْ مَا أَنْزَلَ اللَّهُ بِهَا مِنْ سُلْطَانٍ إِنْ يَتَّبِعُونَ إِلَّا الظَّنَّ وَمَا تَهْوَى الْأَنْفُسُ وَلَقَدْ جَاءَهُمْ مِنْ رَبِّهِمُ الْهُدَى" (مضمون: آنها چیزی جز نامهایی که شما و پدرانتان نامیده اید نیست و خداوند بدان حجتی فرو نفرستاده است. جز از پندار و خواسته دلها پیروی نمی کنند و حال آن که به راستی برای آنان از سوی پروردگارشان هدایت آمده است.)

انسان مانند سیف

در سایر الواح مبارک که نیز مصطلحاتی موجود است. یکی از آنها تشبیه انسان به سیف یا شمشیر است. شمشیر تا در غلاف است معلوم نیست چوبی است، یا فولادی است، یا از جنس دیگر و آیا برنده است یا خیر. وقتی از غلاف در آید معلوم می شود. در کلمات مکنونه جمیع ابناء بشر را به سیف تشبیه می فرمایند:

"ای بنده من مثل تو مثل سیف پرجوهری است که در غلاف تیره پنهان باشد و به این سبب قدر آن بر جوهریان مستور ماند. پس، از غلاف نفس و هوی بیرون آی تا جوهر تو بر عالمیان هویدا و روشن آید." (مجموعه الواح طبع مصر، ص 394)

این که این جوهر چیست که در انسان موجود است و باید آن را بر اهل عالم آشکار سازد، توضیحی در آثار مبارکه داده شده است. در بیانی از جمال قدم مسطور، "به نام خداوند بینا، یا غلامرضا انسان را به مثابه سیف مشاهده نما. تا در غلاف است جوهر آن مستور و مکنون. انشاءالله باید به عنایت الهی از غلاف ظلمانی فارغ شوید تا جوهرتان بر عالمیان ظاهر گردد. جوهر انسانی اخلاق و اعمال اوست. نسأله تعالی بأن یوفقکم علی ما ینبغی لکم فی یوم العزیز البدیع." (آثار قلم اعلی، ج 7، ص 63)

در مقام دیگر این جوهر را انسانیت می‌دانند. در این که مقام انسان بسیار بلند است شکی نیست. در لوحی از قلم اعلی نازل، "امروز روزیست بزرگ و مبارک. آنچه در انسان مستور بود امروز ظاهر شده و می‌شود. مقام انسان بزرگ است اگر به حق توجه نماید و بر امر ثابت و راسخ باشد. انسان حقیقی به مثابه آسمان لدی الرحمن مشهود. شمس و قمر سمع و بصر، انجم او اخلاق منیره مضیئه. مقامش اعلی المقام و آثارش مربی امکان." (مجموعه آثار قلم اعلی، شماره 41، ص 179) این بیان مبارک عیناً در کتاب عهدی نقل شده است.

با توجه به این بیان مبارک، باید کوشید که انسانیت را مجال ظهور و بروزی داد. این است که حضرت بهاءالله می‌فرمایند:

"به نام خداوند یگنا، امروز روزی است که باید معرفت و دانایی شخص انسانی در عالم وجود به وجود آید. مثل انسان مثل سیف گرانها است. تا در غلاف مستور است احدی بر خوبی و لطافت و جوهر آن اطلاع ندارد. چه که مستور است و از ابصار محجوب. انسان هم تا انسانیت او ظاهر نشود، قدرش معلوم نه. از حق می‌طلبیم جمیع را از غلاف‌های نفس و هوی بیرون آورد تا جوهر هر یک نزد جوهریان مشهود و واضح گردد. انشاءالله باید جهد نمایند تا به عنایت الهی از رحیق معانی بیاشامید و به افق اعلی ناظر شوید. انه هو المقتدر المعطی الکریم." (حدیقه عرفان، ص 26 / مجموعه آثار قلم اعلی، شماره 57، ص 87)

جزای اعمال علت محرومیت

در آثار مبارکه به کرات مشاهده شده است که می‌فرمایند علت محرومیت اهل عالم از عرفان مظهر ظهور، اعمال خود آنها است که به غفلت و انهماک آنها در خواب و جهالت منجر شده است. آن را اصطلاحاً "جزای اعمال علت محرومیت" می‌نامند.

حضرت بهاء الله می‌فرمایند، "در لیالی و ایام اهل توحید را ذکر نموده و می‌نماییم و از برای کلّ اتحاد و اتفاق می‌طلبیم تا آفاق به نور وفاق منور گردد و اهل توحید از سطوت مشرکین محفوظ مانند. الی حین اهل دیار توحید تفکر نمودند که سبب و علت ضعف ایشان و قوت مشرکین چه بوده. این مظلوم در جمیع احیان اهل امکان را به سبیل مستقیم الهی دعوت نموده و ذکر نموده آنچه را که سبب علو و سموّ اهل توحید بوده؛ ولكن آذان ممنوع و ابصار محروم. جزای اعمال اکثری را از فضل الهی و رحمت رحمانی دور نموده. از حق می‌طلبیم نائمن را از نفحات آگاهی بیدار فرماید و غافلین را از کوثر دانایی محروم نفرماید تا کلّ به او راجع شوند و مسألت نمایند آنچه را که سبب عزّت و قوت و ارتفاع است. اوست مقتدری که به یک کلمه ذلت را به عزّت و فقر را به ثروت و جهل را به حکمت تبدیل فرماید." (آیات الهی، ج 2، ص 98)

در این شکی نیست که هر کس بتواند با انقطاع از ماسوی الله به حقّ توجه کند، او اهل توحید حقیقی است و مادون از آن محروم. جمال قدم می‌فرمایند، "امروز هر نفسی به افق اعلیّ توجه نمود او از اهل توحید حقیقی لدی الله مذکور و مسطور. چه که این یوم مبارک به حقّ وحده منسوب است و در کتب قبل و بعد به یوم الله موسوم و مذکور. جمیع عالم از برای عرفان این امر اعظم خلق شده‌اند. ولكن جزای اعمال کلّ را منع نمود و محروم ساخت مگر نفوسی که ید قدرت ایشان را اخذ نمود و از ظلمت نفس و هوی نجات بخشید." (آثار قلم اعلی، ج 5، ص 113)

در واقع شب و روز به امید ظهور موعود هستند و بعد به علت اعمال ناشایستی که مرتکب می‌شوند هنگام ظهور موعود خود را محروم می‌نمایند. این است که از قلم اعلی نازل شده: "هزار و سیصد سنه یا حق گفتند و بعد به سیوف بغضا شهیدش نمودند. جزا در یوم جزا این بود و از این، مقام اعمال ظاهر و مشهود. الی حین اهل توحید بر ذلت وارده آگاه نه که سبب چیست و علت چه. اقوی الأحزاب بودند و حال اضعف الاحزاب مشاهده می‌شوند. قوت به ضعف و ثروت به فقر و عزّت به ذلت و ربح به خسارت تبدیل شد. لعمرالله کلّ از جزای اعمال بوده و هست. حال، به مثابه قارون، در هر حین به اندازه یک اندازه به زمین فرو می‌روند و شاعر نیستند." (مجموعه اشراقات، ص 280)

میراث مرغوب لا عدل له

در کتاب عهدی حضرت بهاءالله می‌فرمایند، "در خزائن توکل و تفویض از برای وراثت میراث مرغوب لا عدل له گذاشتیم. گنج نگذاشتیم و بر رنج نیفزودیم." (مجموعه الواح طبع مصر، ص 399)

اگرچه در قرن بدیع حضرت ولی امرالله بیانی دارند که (در صفحه 642) اینگونه ترجمه شده است، "عهد و میثاق الهی و میراث مرغوب لا عدل له که شارع امر اعز اهی به صرف فضل و کرم به اهل عالم عنایت فرمود، به وجود مرکز منصوص، حضرت عبدالهباء، اکیال پذیرفت و این در ثمن و نور مبین در صدف میثاق به اشد اشراق جلوه نمود"، اما توجه به سایر آثار مبارک که نشان می‌دهد که ملکوت الهی که بر وجه ارض تأسیس شده باید میراث مرغوب لا عدل له باشد. زیرا آن را برای وراثت گذاشته‌اند. حضرت ولی امرالله می‌فرمایند، "هزاران از چنین نفوس (اشاره به "بسیاری از دانایان و هوشمندان عالم" که در سطور قبل از آن آمده است) ... در پس پرده متردد و منتظر تا ببینند وراثت ملکوت با این میراث مرغوب لا عدل له چه خواهند کرد و تا چه حدی در تحقق آمال و مآربشان فائز و مظفر خواهند شد..." (توقیعات مبارک که 1922-1926، ص 162)

در توقیع دیگری (همان مأخذ، ص 197) خطاب به احبای ایران در 24 سپتامبر 1924، می‌فرمایند، "ملائکه مقررین در فردوس برین زبان به وصف و ثنایان گشودند که هزار آفرین بر شما چه که در ببحوحه بلا حصن بهاء را محافظه نمودید و از میراث مرغوب لا عدل له قسمتی بی‌زوال برداشتید."

شش سال بعد از صعود حضرت عبدالهباء خطاب به احبای شرق می‌فرمایند، "ای مستمعان، از مدعیان حبّ مرکز عهد و پیمان ... وقت آن است نظر را به تأثیرات این خطاب مستطاب در انفس و ارواح برگزیدگان حضرت ربّ الارباب متوجه سازیم و به اثرات و نتایج آخرین دعوت و وصیت آن مولای حنون پی بریم و ثمرات حاصله را در عملیات و اجراءات و مشروعات و تأسیسات نمایندگانش در این عالم ادنی دریابیم و پیماییم تا معلوم و واضح گردد که در این سنین سته وراثت ملکوت به چه نحو و تا چه حدی در صیانت و تجلیل و اشتهار و استحکام میراث مرغوب لا عدل له موفق و مفتخر گشته‌اند." (توقیعات مبارک که 1927-1939، ص 52)

در توقیع مبارک رضوان 89 خطاب به احبای شرق می‌فرمایند، "از نصوص صریحه قاطعه الهیه انحراف نورزیم و در مخاصمات و مناقشات و مجادلات احزاب ادنی مداخله‌ای را جائز ندانیم؛ با اغراض مشتهیه نفسیه این پیام الهی را آلوده و ننگین نگردانیم و میراث مرغوب لا عدل له را به زخارف این دنیای دنیّه مبادله نماییم." (توقیعات مبارک که 1927-1939، ص 273)

و سرانجام این بیان مبارک مولای خون کاملاً تثبیت می‌فرماید که حضرت عبدالبهاء نیز در زمره وراثت ملکوت بودند و در حفظ این میراث مرغوب کوشیدند: "جمال ابهی ... به اصبع اقتدار نهالی بی‌همال در مزرعه جهان بنشانند و به سیف حکمت و بیان از هجوم دشمنان محافظه فرمود و به امطار بلایای لائحی نهال امرش را سقایت کرد و به حرارت محبت بی‌منتباهش پیروانید؛ به دم اطهر شهیدایش اصلش را قوت و طراوت بخشید و به اعمال پسندیده پیروانش فرعش را به برگ و شکوفه بیاراست. در عالم ادنی شجره مبارکه را محکم و استوار فرمود و به ملأ اعلی مظفر و منصور بشتافت. کشت گرانبایش را به کف کفایت دهقان حقیقی، مولای توانا، حضرت عبدالبهاء بسپرد و به ثمرات کلیه وعده داد. آن مربی الهی سی سال متماداً میراث مرغوب را به دل و جهان حراست نمود و در آغوش محبت و حصن حمایت خویش از آفات گوناگون مصون داشت..." (توقیعات مبارکه 1922-1926، ص 252)

جزیره خضرا

در آثار مبارکه عبارت "جزیره خضرا" به شکل‌های متفاوتی ذکر شده است. اما این که آیا اشاره به مکان واحدی است یا خبر باید محل بررسی واقع شود. طبق شواهد موجود یقیناً به نقاط مختلفی اشاره دارند.

اول - مقام روحانی یکی از معروف‌ترین بیانات حضرت بهاءالله که ذکر جزیره خضرا در آن رفته در لوح مبارک اشراقات (مجموعه اشراقات، ص 72) درباره امانت است که بعداً در لوح مبارک طرازات (همان، ص 152) عیناً تکرار شد. بعدها در لوح مبارک خطاب به شیخ نجفی (ص 100) نیز نقل شد.

جمال مبارک در وصف جزیره خضرا در بیان مزبور می‌فرماید، "إنا قصدنا يوماً من الأيام جزیرتنا الخضراء. فلما وردنا رأينا أنهارها جاریة و اشجارها ملتفة و كانت الشمس تلعب فی خلال الأشجار. توجهنا الی الیمین رأینا ما لا یتحرک القلم علی ذکره و ذکر ما شاهدت عین مولی الوری فی ذاک المقام الألف الأشراف المبارک الأعلی..." (مجموعه اشراقات، ص 152)

وقتی در این باب از حضرت ولی امرالله سؤال شد که مقصود از جزیره خضرا در باین فوق چیست، هیکل مبارک فرمودند، "در یک مقام تعبیرات روحانی است در ذکر مقام امانت." (یادنامه مصباح منیر، ص 239)

در سخن اعظم واقعه‌ای رخ داد. یعنی نزاعی بین اصحاب در گرفت و آن که مقصّر بود در عریضه‌ای به ساحت اقدس اظهار مظلومیت نمود. (مائدة آسمانی، ج 4، ص 228) در جواب او لوحی نازل شد که در آن یکی از مراحل سفر روحانی را جزیره خضرا ذکر فرموده‌اند. این مراحل را به صورت حکایتی نقل فرموده‌اند که در طی آن اصحاب و احباب خود را از مقربان می‌دانند اما قادر به طی مراحل سفر روحانی نیستند. عین مبارک نقل می‌شود:

"حال قاصدی از اعلی مقاصد عزّ مقصود نازل و بکلماتی ناطقست بفهمید که که می‌گوید و چه می‌گوید تالله لو عرفتم و علمتم ما وراء ستر الکبریاء من اسرار ربکم العلی الاعلی لفتیم بانفسکم حباً لله مالک الاسماء. باری قاصد معهود حکایتی ذکر نموده که وقتی در طور اشراق بودیم و محبوب آفاق بقصد جبل‌ها بیرون تشریف بردند و بعجز تمام از مدعیان محبت رجا فرمودند که این سفر و هجرت اگر چه بظاهر سهل و آسان است و لکن در باطن شدید و باب امتحان و اگر بصورت بسلطنت و اقتدار مشهود لکن در معنی بخت و اضطرار لایحیی مکنون عرض خود مبرید و زحمت بر خود مدهید و بگذارید تا بنفس خود هجرت نمایم، آنچه کلمات محبت آمیز و شفقت انگیز بود تلویحاً و تصریحاً فرمودند مفید نیفتاد. این بنده و جمعی بادعای آنکه زادی بجز رضای دوست نخواهیم و مقصودی جز وجه محبوب نداریم بگان خود معتکف و از نصیح و یقین دوست غافل عزم سفر نمودیم و با طلعت محبوب هم سفر و هم سیر گشتیم. قدری که بادیه پیودیم نار حبّ مخمود و جمال شوق محبوب تا آنکه از آن مقام تجاوز نمودیم حسنات را سیئات شمردیم و سیئات را عین حسنات دانستیم تا آنکه وارد جزیره خضرا شدیم. فلک الهی در آن ارض روحانی بر جودیّ امر مستوی گشت و بعد بمراکب هوی در پیدای ظنون و اوهام در صبح و شام سائر بودیم گاهی مجتمع و گاهی متفرّق و گاهی بحبّ و گاهی بغفلت ایام و لیلی بسر میبردیم سلسبیل بیان در کلّ احیان از کوثر فمّ رحمن جاری و لکن عطش مفقود و انوار وجه از افق اجلال مشرق و لکن اقبال غیر موجود هر روز بر وهم و گمان افزودیم و از توجه به حق کاستیم و با این احوال غیر مرضیه و شئونات غیر لائقه چنان در غمرات غفلت و هوی غرق شدیم که از احوال خود هم غفلت نمودیم و در جمیع احوال طلعت محبوب را با کمال شفقت و ملاحظت ملاحظه می‌نمودیم. بعضی از ما متحیر که اگر احاطه علمیه الهیه موجود چگونه میشود با این افعال ردیه مقبول شویم بالاخره حق را غافل و خود را عاقل و عالم شمردیم غافل از آنکه رحمت کبری مانع است از هتک استار و اگر خدمتی نمودیم اتبعناه بالئن و الأذی. و بعد از آن ارض اراده هجرت فرمودند و مجدداً کل را از حضور منع نمودند مستشعر نشدیم و متنبّه نگشتیم که علت منع چیست و سبب چه مرّه آخری هجرت نمودیم و با حضرت مقصود بادیه‌ها پیودیم تا آنکه وارد ارض آخری شدیم و با دوست در یک محل آرمیدیم و سرّاً بهوای نفس مشغول گشتیم تا آنکه آتش هوی غلبه نمود و از منظر ابهی ممنوع شدیم و از کثرت لقا قدر

وصال از نظر افتاد و پرده حیا از هم درید و حال محبوب را در محلی حبس نموده ایم و در کلّ حین از سهام ظنون و رماح اوهام بقدر وسع و قوه بر او دروغ نمی داریم چه که محبوس و مسجون و فریدش یافته ایم." (مجموعه اقتدارات، ص 254-257)

این معنی را در یکی از الواح حضرت عبدالبهاء نیز می توان مشاهده کرد که محلّ اشراق طلعت ابهی را "جزیره خضرا" نامیده اند: "الحمد لله الذی جعل مرکز اشراقه و مطلع انواره و افق آثاره و مرکز اسراره الافق الأعلى و ملکوته الأبهی و جنته المأوی و جزیره الخضراء و معمورته الجبلقا و مدینته الجابریصا فأشرقت شمس الحقیقة من ذلک الافق المنیر و طلع و لاح و باح انواره علی آفاق العالمین. هذا هو الكنز الأخری...". (مکاتیب عبدالبهاء، ج 1، ص 208)

در همان لوح مبارک (ص 209) می فرمایند، "التّحیة و الثّناء علی الهیکل النّورانی و المظهر الرّحمانی و الغائب الجسمانی الذی ظهر من الجزیره الخضراء و رجع الی حظیره القدس فی غیب الإمكان عند الظهور و الخفاء".

دوم - ارض اقدس جمال مبارک درباره شخصی به نام جواد "الذی فاز بتبلیغ امر ربک المقتدر القدر" می فرمایند، "قد فاز ذکره و ثنائه بالإصغاء فی هذا المقام الذی سمی بالافق الأعلى فی کتاب الأسماء و بالغاية القصوى فی الجزیره الخضراء و بسما هذه السّماء من قلبی الأبهی و بالسّجن الأعظم فی ملکوت الإنشاء. إنّ ربّه الرّحمن هو العلیم الخبیر." (آیات بیّنات، ص 202)

حضرت عبدالهاء در بیانی در توصیف حکمت سرگونی جمال قدم می فرمایند، "... بقعه مبارک چگونه اریکه جمال محمود می شد؛ طور سینا چگونه لمعه نورا می دید؛ شعله ظهور چگونه زینت طور می گشت؛ ارض مقدّس چگونه موطن جمال منزّه می شد؛ وادی طوی چگونه بقعه بهراء می گشت و محلّ خلع نعلین موسی می شد. نفحات قدس چگونه در وادی مقدّس منتشر می شد؛ شمیم نسیم حدائق ابهی مشام اهل جزیره خضرا را چگونه معطر می نمود وعده ها انبیا و بشارات اصفیا و نویدهای مظاهر احدیه به این بقعه مبارک چگونه تحقّق می نمود؛ شجره انیس چگونه غرس می شد و علم میثاق چگونه بلند می گشت و جام عهد الست چگونه سرمست می نمود. این فیوضات و برکات اسباب ظهور و بروزش به حسب ظاهر استکار جهلاء و تعرّض بلهائ و تعنت ثقلاء و تشدّد ظلّهاء" بود. (منتخباتی از مکاتیب، ج 1، ص 228)

سوم - مازندران در تاریخ نبیل اشارتی هست که "جناب ملا حسین هنوز در مشهد بودند که شخصی از جانب حضرت باب به مشهد وارد شد و عمامه حضرت باب را که مخصوص جناب ملا حسین عنایت

فرموده بودند به ایشان داد و گفت حضرت اعلیٰ به شما فرمودند که این عمامهٔ سبز را بر سر خود بگذارید و رایت سیاه را در مقابل و پیشاپیش موکب خود برافراشته برای مساعدت و همراهی با جناب قدّوس به جزیرهٔ الخضراء توجّه کنید و از این به بعد به نام جدید سید علی خوانده خواهید شد. ملا حسین چون پیام مبارک را از آن قاصد امین شنید به فوریت امر مبارک را انجام داد و یک فرسخ از شهر دور شده عمامهٔ حضرت اعلیٰ را بر سر گذاشت و علم سیاه را برافراشت؛ پیروان خویش را جمع کرد و بر اسب سوار شده همه به جانب جزیرهٔ الخضراء عزیمت نمودند. عدّهٔ همراهان آن بزرگوار دوپست و دو نفر بودند که همه با کمال شجاعت و دلیری با آن جناب همراه شدند." (ص 328)

چهارم - بدشت جناب فاضل مازندرانی به نقل از تاریخ نبیل مرقوم داشته‌اند، "... باری چون یوم به این منوال گذشت تا جمال ابهی اصلاح ذات البین کردند و صلاح در آن دیدند که جناب طاهره در خدمتشان باشند و چون در میان احباب مشهور بود که عیسی از آسمان در جزیرهٔ الخضراء نازل شده، می‌رویم تا آن حضرت را در کشتن دجال نصرت نماییم، یقین نمودند که جزیرهٔ خضراء همین بدشت و حضرت عیسی آن حضرت بود که بر آنها وارد شده. بالاخره آنچه مقصود بود از خرق احجاب و کسر عوائد و تقلید برای حصول استعداد نفوس لأجل شریعت باقیهٔ ربّ الارباب حاصل گردید و از بدشت به مازندران عزیمت نمودند." (ظهورالحق، ج 3، ص 111)

پنجم - اقلیم نور حضرت عبدالبهاء به وطن جمال مبارک اشارتی دارند که اقلیم نور است و شاید به طور اعم به مازندران اشارت داشته باشند. مناجاتی است به اعزاز آقا سید محمدرضا از بقیهٔ السیف واقعهٔ طبرسی (یادنامهٔ مصباح منیر، ص 239، پاورقی). هیکل مبارک می‌فرمایند، "لکن یا الهی کلّمَا شمّ رائحة الروضة الغنّاء و الحديقة الغلباء انتعش منه الروح و تجدد له الحياة فرجع الی وطن جمالک الأبهی و تزود برکة من حدیقتک الغنّاء مستبشراً ببشارة کبری معتمداً علی نشر آیاتک فی الجزیره الخضراء موطن جمالک الأبهی. فاستبشر الأحبّاء یا محبّوبی برجوعه الی تلک الأنحاء و زادوا انجذاباً الی ملکوتک الأبهی و اشتعالاً بالنار الموقدة فی سدره سیناء" (مکاتیب عبدالبهاء، ج 1، ص 170)

ششم - ادرنه جمال مبارک بالصّراحه می‌فرمایند، "ارض الّتی سمّیناه من قبل بالجزیره الخضراء و من بعد بارض السّرّ...". (آثار قلم اعلیٰ، ج 1، ص 417)

در لوحی که ذیل "مقامات روحانی" درج گردید، عبارت "قدری که بادیه پیودیم نار حبّ مخمود و جمال شوق محبوب تا آن که از آن مقام تجاوز نمودیم. حسنات را سیئات شمردیم و سیئات را عین حسنات دانستیم تا آن که وارد جزیرهٔ خضراء شدیم. فلک الهی در آن ارض روحانی بر جودیّ امر

مستوی گشت و بعد به مراکب هوی در بیدای ظنون و اوهام در صبح و شام سائر بودیم" می‌تواند به مرحله اول سرگونی که به ادرنه واصل شدند اشارتی داشته باشد.

هفتم - باغ رضوان عگا جناب بالیوزی در باب باغ رضوان عگا مرقوم داشته‌اند، "بالاخره پس از مدّت‌های طولانی، جمال اقدس ابهی محیط سخت عگا و کسانی را که هنوز نسبت به ایشان خصومت می‌ورزیدند در پشت سر نهادند. مزرعه که در فضای زیبای خارج شهر قرار داشت، پس از مدّت‌های مدید با منظره تپه‌ها و ماهور در سمت شرق و دریا که چندان از غرب آن دور نبود، جایگزین مناظر نامطبوع و اصوات ناهنجار دوران سجن مبارک در داخل حصارهای آن شهر پرجمعیت گردید. به فرموده حضرت ولی امرالله این محلّ و همچنین باغ نعمین که جزیره کوچکی بود در وسط رودخانه و در سمت شرقی شهر قرار داشت و به نام باغ رضوان موسوم گردید و هیکل مبارک آن را به اورشلیم جدید و جزیرتنا الخضراء موسوم فرمودند جزو اماکن مورد توجه هیکل اطهر در هنگام تفرّج بودند." (بهاءالله شمس حقیقت، ص 458)

حضرت ولی امرالله در توضیح عبارت لوح اشراقات در باب امانت که در بالا نقل شد، در جواب جناب بدیع‌الله صمیمی که از معنی جزیرتنا الخضراء سؤال کرده بود در توفیق مورّخ 29 دسامبر 1930 می‌فرماید، "در یک مقام مقصود باغ رضوان است." (یادنامه مصباح منیر، ص 239)

بی‌مناسبت نیست که گوشه‌ای از خاطرات خانم والرا آلن، از فارسان امر حضرت بهاءالله، درباره باغ رضوان نقل شود:

"موقعی که با اتومبیل از شهر عگا به باغ رضوان می‌رفتیم، دکتر حکیم و لروی آیوآس از رویدادهای مرکز جهانی، که در زمان ارتباط ایشان با توسعه اراضی مقدّسه رخ داده بود داستانها تعریف می‌کردند که بسیار جالب بود... باغ رضوان، که حضرت بهاءالله آن را «جزیرتنا الخضراء» تسمیه فرموده‌اند، در واقع جزیره‌ای کوچک در وسط رودخانه است؛ از درختان انار، نارنگی و انواع درختان میوه دیگر پوشیده شده است. حقیقتاً قطعه‌ای از فردوس است و موقعی که در کنار چشمه آب زلال می‌نشینی و در خیابان‌هایی راه می‌روی که می‌دانی موطن اقدام جمال مبارک بوده و سعی می‌کنی احساسی را دریابی که شخصی مدّت نه ماه محبوس در میان حصار سجن داشته است؛ آن زمان در هر برگ، گل و قطره آبی زیبایی بیشتری را مشاهده می‌کنی." (Haifa Impressions, Pilgrim Notes by Valera) (Allen)